

درک کردن و رد کردن

محمد اسفندیاری

حقیقت‌هایی که امروزه همگان در مقابل آن سر تسلیم فرود می‌آورند، زمانی سخن غریب و جدیدی بود و دور از ذهن و اندیشه بسیاری از مردم.

کوتاه سخن اینکه برای رد یک مسأله باید همه موانع درک آن را از میان برداشت و همه عوامل درک آن را پدید آورد. بحث درباره اینکه موانع و عوامل درک چیست، موضوع دیگری است؛ در این مقاله تنها به کوشش برای درک کردن دعوت می‌شود.

*

دوم: عامه مردم، حتی بسیاری از دانش پژوهان، در مسائل مورد اختلاف، به جای کوشش در درک آن، فی الفور به جدل و مناظره برمی‌خیزند. اگر پیچیده‌ترین مسائل فکری، که مورد اختلاف است، در جمع مردم مطرح شود، همگان فوراً به اظهار نظر و موضع‌گیری در مقابل هم می‌پردازند و به مناظره و جدل چنگ می‌اندازند. تنها معدودی را می‌توان یافت که به جای اظهار نظر و مجادله، می‌کوشند تا به درک اختلافها نایل شوند. برای درک اختلافها باید از روحیه جدلی و جانبداریهای بدون آگاهی پرهیز کرد. روحیه علمی با روحیه جدلی منافات دارد. کسی که روحیه علمی دارد در بند درک کردن است؛ حال آنکه کسی

یکم: یکی از لغزشهای مردم این است که بسیاری از مسائل را بدون برهان و بی‌آنکه درک کنند، رد می‌کنند. برای یک بار دریچه ذهنشان را به روی مسائل باز می‌کنند و عقیده‌ای را می‌پذیرند، سپس دریچه ذهنشان را به روی همه چیز می‌بندند و هر چیزی را که با پذیرفته‌های قبلیشان ناسازگار بود، رد می‌کنند. نه تنها مردم، که بسیاری از دانش پژوهان نیز مرتکب این لغزش می‌شوند. شاید این عذر را بتوان برای مردم آورد که چون نمی‌دانند، رد می‌کنند. اما این عذر برای فردی که خود را «دانش پژوه» می‌داند، موجه نیست. هر فرد دانش پژوهی موظف است تنها چیزی را رد کند که آن را درک کرده باشد. رد کردن بدون درک کردن، ناشی از گستاخی جاهلانه است و در شأن هیچ دانش پژوهی نیست.

رد کردن هر چیزی باید مسبوق به درک آن باشد. برای درک هر مسأله تیز نخست باید انگیزه درک آن را در خود پدید آورد و تنها به عشق و انگیزه درک آن به غور و بررسی پرداخت. تا هنگامی که انگیزه درک مسأله‌ای در آدمی پدید نیاید، به درک آن نایل نمی‌شود. پس از ایجاد انگیزه برای درک یک مسأله، باید به آن نزدیک شد. از غریب و جدید بودن آن نباید دلهره‌ای به خود راه داد. بسا مسائل غریب و جدیدی که عین حقیقت است. بسیاری از

دسته‌ای، ندانسته ردمی کنند و دسته‌ای دیگر، درک نکرده. عوام مردم، غالباً از دسته اول هستند. آنان چیزی را ردمی کنند که از آن چیزی نمی‌دانند. اما نیمه عالمان و نیمه دانایان، غالباً از دسته دوم هستند. آنان چیزی را ردمی کنند که از آن اندکی می‌دانند، اما تصور درستی از آن ندارند و کُنه و گوهر آن را درک نکرده‌اند.

برخی از حقیقت‌هایی که ردمی شود، از آن روست که درک و هضم نشده است. همه حقیقت‌ها در یک سطح نیستند. برخی پیچیده‌تر از برخی دیگر هستند و برای درک آن باید بسیار دقیق و باریک‌نگر شد. همه افراد هم به یک اندازه گنجایش علمی ندارند. برخی قادر به فراگرفتن بعضی از مسائل پیچیده نیستند و ظرف ذهنشان گنجایش هر مسأله‌ای را ندارد. هنگامی که افراد کم ظرفیت در مسائل پیچیده علمی فروروند، از دو حال خارج نیست: اگر روحیه علمی داشته باشند، درک نکردن خویش را ناشی از خود می‌دانند؛ اما اگر روحیه علمی نداشته باشند، هر آنچه را درک نکنند، ردمی کنند. متنبی می‌گوید:

وكم من عائب قولاً صحيحاً
و آفته من الفهم السقيم
از حافظ هم بشنویم:

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست
سخن شناس نه‌ای دلبر! خطا اینجاست^۳

از امیرالمؤمنین علی -ع- روایت شده است: مَنْ قَصَرَ
عَنْ مَعْرِفَةِ شَيْءٍ عَابَهُ. ^۴ یعنی کسی که از شناخت چیزی

۱. درباره روایات در باب جدال و مواردی که به آن توصیه یا از آن نهی شده است، رجوع کنید به: محمدباقر مجلسی. بحارالانوار: الجامعة للدرر اخبار الأئمة الاطهار. (چاپ دوم: بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳). ج ۲، ص ۱۲۴-۱۴۰، کتاب العلم، باب ۱۷.

۲. دیوان. به اهتمام سید محمد رضا جلالی نائینی و نذیر احمد. (چاپ پنجم: تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲). ص ۵۰۲، غزل ۳۵۹.

۳. دیوان. ص ۴۸، غزل ۳۶. در همین مضمون نیز سروده‌اند: من سخن راست نوشتم تو اگر راست نخوانی/ جرم لجلاج نباشد که تو شطرنج ندانی. همچنین جاحظ می‌گوید: فردی در حضور جمعی شعری خواند. به او گفتند شعر غریبی است. او گفت شعر غریبی نیست، بلکه شما در ادب غریب هستید. (واتشد رجل قوماً شعراً فاستغروه، فقال والله ما هو بغریب، ولکنکم فی الادب غریباء.)

۴. محمدباقر مجلسی. پیشین. ج ۷۴، ص ۴۲۰، کتاب الروضة، باب ۱۵، ح ۴۰.

که روحیه جدلی دارد در بند این است که فی الفور سخنی را بپذیرد و بیدرنگ آن را بر کسی نشاند و حریفان را مغلوب سازد. این را هم بگوییم که اساساً انسان روحیه جدلی دارد. خداوند در قرآن می‌فرماید: كَانِ الْاِنْسَانُ اَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا. (کهف، ۵۴). کلمه «جدل» و مشتقات آن بیست و نه بار در قرآن استعمال شده و سوره‌ای هم به «مجادله» نامگذاری شده است. بیشتر موارد استعمال کلمه جدل در قرآن، ناظر به جدل کافران در برابر آیات و رسولان الهی است. به عبارت دیگر، کلمه جدل در قرآن، اغلب در جدل به ناحق استعمال شده است. و شاید این، اشاره بدین نکته باشد که اغلب جدلها به ناحق است. در قرآن آمده است: وَمَنْ النَّاسُ مَنِ يُجَادِلُ فِي اللّٰهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّتِيرٍ. (حج، ۸؛ لقمان، ۲۰؛ نیز ر. ک: حج، ۳). در برابر این همه جدال مردم در برابر آیات و رسولان الهی -که در چند آیه به آنها اشاره شده- تنها دو مرتبه در قرآن به جدل فرمان داده شده است؛ آن هم جدل به احسن. بدین صورت که یک مرتبه فرمان داده شده که جدل به احسن کنید: وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ (نحل، ۱۲۵)، و یک مرتبه فرمان داده شده که جز به طریق احسن، جدل نکنید: وَلَا تُجَادِلُوا اَهْلَ الْكِتَابِ اِلَّا بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ. (عنکبوت، ۴۸).^۱

بناب این برای درک حقیقت باید از روحیه جدلی دست شست. کسی که از در جدل وارد شود، به لجاجت رومی آورد و از درک حقیقت محروم می‌شود. جدال و نزاع چهره حقیقت را غبارآلود می‌کند و دیده را از مشاهده آن محروم می‌سازد. برای کام گرفتن از حقیقت باید دل از بند جدل برداشت و سر را در کمند درک حقیقت گذاشت. کوتاه سخن اینکه جدل کنندگان راه به حقیقت نمی‌برند. پس باید چنان رفت که حافظ گفت:

حافظ از خصم خطا گفت بگیریم بر او
ور بحق گفت، جدل با سخن حق نکنیم^۲

*

سوم: برخی از مردم چیزی را نمی‌دانند و ردمی کنند. برخی دیگر چیزی را درک نمی‌کنند و ردمی کنند. بیشتر بگوییم که برخی، چیزی را که اساساً هیچ از آن نمی‌دانند، ردمی کنند. برخی دیگر چیزی را که تا اندازه‌ای از آن می‌دانند، ولی کُنه و لب آن را درک نمی‌کنند، ردمی کنند.

ناتوان باشد، بر آن عیب می‌گیرد. همچنین آن حضرت در وصیت خویش به امام حسن -ع- فرموده است:

فَإِنْ أَشْكَلَ عَلَيْكَ شَيْءٌ ... فَأَحْمَلْهُ عَلَىٰ جَهَائِكَ بِهِ؛
فَإِنَّكَ أَوْلُ مَا خُلِقْتَ خُلِقْتَ جَاهِلًا ثُمَّ عَلِمْتَ.
وَمَا أَكْثَرَ مَا تَجْهَلُ مِنَ الْأَمْرِ وَبِتَحْيِيرٍ فِيهِ رَأْيُكَ وَ يَضِلُّ
فِيهِ بَصْرُكَ ثُمَّ تُبْصِرُهُ بَعْدَ ذَلِكَ.^۱

اگر درک کردن چیزی بر تو دشوار گردد، پس آن دشواری را از نادانی خود به حساب آر. زیرا تو نخست که آفریده شدی، نادان بودی و سپس دانا گردیدی. و چه بسیار چیزهایی هست که نمی‌دانی و در حکم آن سرگردانی و بینشت در آن راه نمی‌یابد، سپس بر آن بینا می‌گردی.

ابن سینا نیز سخنی دارد که نزدیک به مضمون حدیث فوق است. وی می‌گوید:

كُلُّ مَا قَرَعَ سَمْعَكَ مِنَ الْغَرَائِبِ فِذْرَةٌ فِي بَقْعَةِ الْإِمْكَانِ
مَالِمٍ يَذُكُّ عَنْهُ قَائِمُ الْبِرْهَانِ.

هر سخن غریبی را که گوش‌خراش باشد، تا هنگامی که برهان استواری آن را رد نکند، ممکن بدان.

ناگفته نماند هر مسأله‌ای هم که درک نشده ردمی شود، ناشی از این نیست که پیچیده و غامض است و درک آن دشوار. بسا مسائلی که درک آن آسان است و با وصف این، عده‌ای از پذیرش آن سر باز می‌زنند. برای درک حقیقت، قابلیت علمی کافی نیست، قابلیت روحی نیز لازم است. حقیقت، مظلوف پاکی است که تنها در ظرف پاکیزه جا می‌گیرد. کسی که قابلیت روحی برای پذیرش حقیقت ندارد، آنجا که میان پذیرش حقیقت و منافع و وابستگی‌های او تعارض پیش‌آید، جانب حقیقت را فرومی‌گذارد.

*

چهارم: شتابزدگی برای رد سخنانی که به نظر می‌رسد درست نیست، درست نیست. کسی که برای رد سخنان دیگران شتاب می‌کند، از درک آن باز می‌ماند و مدعا و مقصود را در نمی‌یابد. از این رو به رد چیزی می‌پردازد که طرف مقابلش به آن تفوه نکرده است و یا مقصودش نبوده است. چنین کسی، پندار و برداشت غلط خویش را از سخنان طرف مقابلش ردمی کند. درست مانند کسی که تیری به دیوار می‌زند و دور آن دایره‌ای می‌کشد و سپس

می‌پندارد که تیر را به هدف زده است.

آنکه برای رد گفته‌های دیگری شتابزده و سراسیمه است، پیش از آنکه بیندیشد که دیگری چه می‌گوید، می‌اندیشد که خود چه بگوید و چه پاسخی بدهد.^۲ حال آنکه نخست باید اندیشید که دیگری چه می‌گوید، سپس اندیشید که خود چه بگوییم. معمولاً در مناظرات و مجادلات، هر یک از طرفین بحث پیش از آنکه بیندیشد که طرف مقابلش چه می‌گوید، به این می‌اندیشد که خود چه بگوید. یا اینکه هرکسی به این می‌اندیشد که چه وقت سخن طرف مقابلش تمام می‌شود تا او شروع به سخن کند. و به همین دلیل است که غالباً در پایان مناظرات، هر یک از طرفین بحث همان را می‌گوید که در آغاز گفته است. رومیان قدیم گفته‌اند: به طرف مقابل گوش ده. پس، به طرف مقابل گوش دهیم و پیش از آنکه دغدغه رد سخنان حریف را داشته باشیم، دغدغه درک آن را داشته باشیم.

هنر در فهم حرف بخردان است

نه تعجیل سخن در رد آن است^۳

راست این است که در مباحثات و مناظرات، هر کسی در بند این است که حرف خودش را بزند و خوب هم حرف بزند. کمتر کسی در بند آن است که حرف حریف را خوب بشنود. همواره به ما آموخته‌اند که چگونه سخن بگوییم، دریغاً به ما نیاموخته‌اند چگونه سخن بشنویم.^۴ خودخواهی بشر نیز مزید بر این است. هر کسی

۱. نهج البلاغه. نامه‌ها، شماره ۳۱.

۲. دکتر شریعتی در آغاز کتاب کویر می‌گوید: «پیش از آنکه بیندیشی تا چه بگویی، بیندیش که چه می‌گویم.» اما مخالفین دکتر شریعتی درست به عکس آن کردند. تنها کتابی از شریعتی که اساساً ردیه‌نویسان بر او آن را فهمیدند، کتاب کویر بود. در میان کتابهای او، پس از کتاب اسلام‌شناسی (درسهای دانشگاه مشهد)، بیشترین حمله‌ها به کتاب کویر شد.

۳. حسن حسن‌زاده آملی. هزار و یک نکته. (چاپ دوم: مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۵). ص ۴۴۰، نکته ۶۵۶.

۴. شاید عده‌ای ندانند همان‌گونه که سخنوری، آیین و شرایطی دارد، سخن شنیدن نیز چنان است. برخی از شرایط سخن شنیدن، و یا به تعبیر دقیقتر، گوش دادن، عبارت است از: دقت (آمادگی برای ادراک)، بردباری و شکیبایی، پرورش حافظه کوتاه‌مدت، و میان نکات اصلی و شاخ و برگهای گفتار سخنگو فرق گذاشتن. ر. ک: محمدرضا باطنی. درباره زبان: مجموعه مقالات. (چاپ اول: تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۷). ص ۸۰-۸۵.

زده اند، پیدا کنند. به گفته وحشی بافقی:

ما چون زدری پای کشیدیم، کشیدیم
امید زهر کس که بریدیم، بریدیم
دل نیست کبوتر که چو برخاست، نشیند
از گوشه بامی که پریدیم، پریدیم^۵

شتابزدگی برای رد آنچه به نظر می‌رسد نادرست است، همین عیب را دارد که اشاره شد. ممکن است انسان به مسأله‌ای نادرست‌مانند برخورد کند و به سبب شتاب برای رد آن، آنچه را نادرست نیست، رد کند. بدین ترتیب با رد مسأله‌ای که با تأنی و تحقیق معلوم می‌شد که عین حقیقت است، خود را از نعمت حقیقت محروم کند. سپس ابداً هم به فکر تجدید نظر درباره آنچه رد کرده است، بر نیاید. فراتر از این، به دنبال دلایل و شواهدی نیز برای اثبات نظر خویش برآید.

*

ششم: بسا مسائل نادرست و باطلی هست که برای رد آن نخست باید به درک و حلاجی آن پرداخت. سخن تنها در این نیست که مسائلی را که بظاهر درست نیست نباید درک نکرده، رد کرد؛ بلکه همان مسائلی را هم که نادرست است، باید نخست درک و حلاجی کرد و سپس رد کرد. اصل این است که هر مسأله‌ای در آغاز درک شود و سپس اگر بطلان آن مسلم شد، رد شود. بنابراین مثل عربی: قدرتم

از سر خودخواهی و از این رو که عقل خود را بکمال ببند،^۱ دغدغه حرف خویش را دارد و کمتر به حرف حریف می‌اندیشد. گویا ماورای فکر ما، ماورای حقیقت است.

نقل است که در جلسه درس آخوند خراسانی، طلبه‌ای - که عینک داشت - اشکالی به آخوند کرد. آخوند پاسخ داد. طلبه باز حرف خود را تکرار کرد. آخوند از نو توضیح داد. طلبه باز هم حرف گذشته خود را زد. سرانجام آخوند گفت: ... خوب است یک عینک برای گوشت تهیه کنی.^۲

بر سماع راست هر کس چیر نیست

لقمه هر مرغکی انجیر نیست^۳

برای درک سخن دیگران، نخست به گوش سخن نبوش نیازمند است. باید همان گونه که به سخن خویش اهمیت می‌دهیم، به سخن دیگران نیز اهمیت دهیم. خوب شنیدن نیز مانند خوب سخن گفتن، هنر است؛ بلکه از آن هم برتر است. گفته اند که امیرالمؤمنین علی -ع- به شنیدن سخن بیشتر علاقه داشت تا سخن گفتن. هم می‌گفت: تَعَلَّمْ حُسْنَ الاستماع، كما ' تَعَلَّمْ حُسْنَ الْقَوْلِ.^۴ یعنی خوب شنیدن را بیاموز، همان گونه که خوب گفتن را می‌آموزی. مگر نه این است که:

آدمی فربه شود از راه گوش

جانور فربه شود از حلق و نوش

مختصر اینکه کسی که برای رد سخن دیگری شتاب می‌کند، از درک درست سخن او محروم می‌ماند و حتی از شنیدنش نیز باز می‌ماند. لذا سخنی به طرف مقابلش نسبت می‌دهد که او نگفته است و یا نتیجه‌ای از سخنش می‌گیرد که او اراده نکرده است.

*

پنجم: کمتر پیش می‌آید که آدمی چیزی را رد کند، سپس به دلایل درست بودن آن برخورد کند و آنچه را رد کرده است، قبول کند. حتی کم پیش می‌آید که آنچه را آدمی رد کرده است، به دنبال دلایلی برای درست بودن آن برآید؛ چه رسد به اینکه آنها را قبول کند. هنگامی که آدمی چیزی را پس بزند و مردود بشمرد، همواره به جستجوی دلایل دیگری می‌گردد تا آنچه را مردود شمرده، اثبات کند. به عبارت دیگر، اغلب مردم کمتر به تجدید نظر درباره چیزی می‌پردازند که آن را رد کرده اند، بلکه همواره می‌کوشند دلایل دیگری هم برای اثبات نظر خویش و آنچه را پس

۱. سعدی در گلستان (باب هشتم، در آداب صحبت) می‌گوید: همه کس را عقل خود بکمال نماید و فرزند خود بجمال. وی سپس می‌افزاید: گر از بسیط زمین عقل منعدم گردد / به خود گمان نبرد هیچکس که نادانم. متنی نیز می‌گوید: کدعواک کل یدعی صحه العقل / و من ذا الذی یدری بما فیہ من جهل. دیگری نیز می‌گوید: کل امره فی نفسه عاقل / یا لیت شعری فمن الجاهل. فراتر از همه، سخن علی -ع- است که می‌فرماید: لا مَرَضَ أَخْفَى [یا: أَضْنَى] مِنْ قَلَّةِ الْعَقْلِ. یعنی هیچ مرضی پوشیده‌تر [یا: سخت‌تر] از کم خردی نیست.

۲. عبدالحسین مجید کفائی. مرگی در نور: زندگانی آخوند خراسانی، صاحب کفایه. (تهران، کتابفروشی زوآر، ۱۳۵۹). ص ۱۱۳.

۳. مثنوی مولوی. تصحیح رینولد نیکلسون. (چاپ نهم: تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲). ص ۱۳۷، دفتر اول.

۴. محمد باقر مجلسی. پیشین. ج ۲، ص ۴۳، کتاب العلم، باب ۱۰، ح ۱۱.

۵. کلیات دیوان وحشی بافقی. حواشی م. درویش. (چاپ دوم: انتشارات جاویدان، ۱۳۶۳). ص ۱۰۳.

اقطع. در فارسی هم ما می‌گوییم: ذرع نکرده پاره نکن.

چه بسیار مسائل نادرستی که دلایل متعددی در رد آن است، اما اگر کسی درک نکرده به رد آن پردازد، در رد خویش نیز مرتکب لغزش می‌گردد. یعنی یک مسأله نادرست را با دلایلی نادرست رد می‌کند. نادرست بودن یک مسأله دلیل بر این نیست که هر دلیلی هم که برای نادرستی آن اقامه شود، درست است. ممکن است دلایل نادرستی برای نادرست بودن یک مسأله اقامه شود. این هم هنگامی پیش می‌آید که اصل مسأله بخوبی درک و حلاجی نشده باشد. به دیگر بیان، تا هنگامی که یک مسأله نادرست، بدرستی درک نشده باشد، دلایلی هم که برای نادرستی آن اقامه می‌شود، نادرست است. بنابراین مسائل نادرست را هم باید نخست بدرستی درک کرد تا بتوان بدرستی رد کرد. همان گونه که برای جواب به یک مسأله باید صورت مسأله را خوب درک کرد، برای رد یک موضوع نیز باید آن را بخوبی درک کرد. و همان گونه که گفته‌اند «فهم السؤال نصف الجواب»، درک یک مسأله نیز نیمی از شرط موفقیت در رد آن است.

کسی که مسأله نادرستی را پیش از درک آن رد کند، خود مرتکب لغزش می‌شود. یعنی با دلایل نادرست به رد مسأله‌ای نادرست می‌پردازد. چنین کسی هیچگاه در رد خویش توفیق نمی‌یابد. زیرا نمی‌توان با دلایل نادرست، نادرست بودن مسأله‌ای را اثبات کرد. مضافاً اینکه بار رد خویش - که مبتنی بر دلایل نادرستی است - این توهم را برمی‌انگیزد که اساساً آنچه را می‌خواهد رد کند، نادرست نیست که چنین دلایل نادرستی برای آن اقامه می‌شود. بنابراین کسی که با دلایلی نادرست به رد مسأله‌ای نادرست می‌پردازد، نه تنها در رد خویش توفیق نمی‌یابد، بلکه صورت درستی هم به آن مسأله نادرست می‌دهد.

مناسب است با بیان مثالی این موضوع را روشنتر کنیم. نادرست بودن مارکسیسم و جزمی و خیالی بودن بسی از احکام آن، مسأله‌ای است آشکار؛ اما برخی از ردیه‌هایی هم که در سالهای گذشته بر مارکسیسم نوشته شده است، در نادرست و سست بودن دست کمی از مارکسیسم ندارد. این، بدین دلیل است که ردیه نویسان بر مارکسیسم پیش از آنکه به درک درست آن پردازند، به رد آن می‌پرداختند. مارکسیسم شناسی مقدم بر مارکسیسم نبود. مهم، همان رد

مارکسیسم بود و شناخت آن، شناخت لاطائلات قلمداد می‌شد. از میان ردیه نویسان بر مارکسیسم کمتر فردی را می‌توان یافت که دقیقاً مارکسیسم را شناخته و متون آن را بخوبی مطالعه و درک کرده باشد. در رد مارکسیسم به متون دست چندم و ترجمه‌های سردستی آن و نقل قولهای با چند واسطه بسنده می‌شد. آنگاه با چنین مایه‌ای به رد مارکسیسم پرداخته می‌شد و کتابهایی نوشته می‌شد که بسی سست و سطحی بود و به استناد آنها نه تنها مارکسیسم رد نمی‌شد، که صورت موجّه و مقبولی هم می‌یافت. یعنی با دلایلی نادرست و غیرکافی - که ناشی از نشناختن مارکسیسم بود - به رد آن پرداخته می‌شد. و یکی از دلایل اینکه هیچ مارکسیستی با مطالعه آن کتابها از مارکسیسم برنگشت، همین بود.^۱

کوتاه سخن اینکه در رد هر مسأله نادرستی، نخست باید آن را بدرستی شناخت و هضم و درک کرد. هنگامی که مسأله نادرستی خوب درک نشود، بدردی می‌شود. و در صورتی که مسأله نادرستی بدردی شود، صورت خوب و درستی به آن داده می‌شود.

*

هفتم: کسی که می‌خواهد عقیده و اندیشه‌ای را رد کند، نه تنها باید آن را بدرستی بشناسد و درک کند، بلکه باید میزان شناختش از آن بیش از معتقدین به آن باشد. اصولاً کسی مجاز به رد عقیده‌ای است که پیشتر ثابت کرده باشد شناخت و درک او از آن عقیده بیشتر از معتقدین به آن است. تصور عمومی این است که تنها کسی که معتقد به عقیده‌ای است باید آن را خوب و خوبتر از منکران آن بشناسد؛ حال آنکه کسی که منکر عقیده‌ای است نیز باید آن را خوب و حتی خوبتر از معتقدین به آن بشناسد. زیرا کسی که عقیده‌ای

۱. مرحوم استاد شهید مرتضی مطهری در کتاب علل گرایش به مادیگری (چاپ هشتم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۰) خاطرنشان ساخته است: «چقدر مصیبت است برای اهل معرفت که افرادی که نه با مکتب الهیون آشنا هستند و نه با مکتب مادیون، از هرج و مرج و بی‌نظمی [ای] که در سیستم تبلیغات دینی - خصوصاً در جامعه تشیع - وجود دارد، استفاده کرده و در رد مادیون کتاب می‌نویسند. لاطائلاتی به هم می‌بافند که اسباب تمسخر و استهزاء است. بدیهی است که چنین تبلیغاتی به سود مادیگری است. از کتبی که در زمان خود ما در این زمینه نوشته شده است، فراوان می‌توان مثال آورد.» (ص ۲۱۲).

را رد و انکار می کند، یعنی مدعی است که تا آن اندازه از آن شناخت و آگاهی دارد که حتی می تواند بر آن عیب بگیرد و آنچه را از دید معتقدین به آن پوشیده مانده است، ببیند.

مثالی می زنیم: کسی که فلسفه را رد می کند باید پیش از فلاسفه، و کسی که منطق را رد می کند باید پیش از منطقیون، و کسی که کلام را رد می کند باید پیش از متکلمان به آن شناخت داشته باشد. هکذا آنکه مارکسیسم را رد می کند باید پیش از خود مارکسیستها و آنکه اسلام را رد می کند باید پیش از خود مسلمانان به آن آگاهی و شناخت داشته باشد. دلیل آن هم روشن است: اصولاً کسی می تواند عقیده ای را رد کند و بر آن عیب بگیرد که آن را پیش از معتقدین به آن بشناسد.

ارسطو می گوید: اگر باید فیلسوفی کرد، باید فیلسوفی کرد و اگر نباید فیلسوفی کرد، باز هم باید فیلسوفی کرد. مقصود ارسطو این است که اگر کسی می خواهد فیلسوف شود، باید فلسفه بخواند و فیلسوفی کند، اگر هم کسی می خواهد فیلسوف نشود و منکر فلسفه است، باز هم باید فلسفه بخواند و فیلسوفی کند. این سخن ارسطو کاملاً درست است، اما درست تر این است که گفته شود اگر نباید فیلسوفی کرد، باید بیشتر از فیلسوفان فیلسوفی کرد. حجت الاسلام غزالی می گوید:

هیچکس نمی تواند به فساد دانشی پی ببرد، مگر اینکه آن دانش را خوب بیاموزد و با داناترین اهل آن دانش برابری کند. سپس به دامنه معلوماتش بیفزاید و از مرزهای علمی آنان درگذرد و به حقیقت‌هایی دست یابد که طرفداران آن دانش هنوز نتوانسته اند به کُنه آن دست یازند. هر گاه چنین امکاناتی میسر شد، شخص می تواند به رد آن دانش پردازد. من هیچیک از دانشمندان اسلامی را ندیده ام که به این موضوع عنایتی نموده یا همتی به خرج داده باشد ... حال آنکه رد هر مسأله پیش از درست دانستن آن و آگاهی کامل از آن همچون تیراندازی بی نشان است.^۱

هشتم: یکی از خطاهای رایج این است که همگان - به استثنای استثنایها - درباره هر مسأله ای اظهار نظر می کنند. کمتر فردی را می توان یافت که درباره مسأله ای که نمی داند و یا دانسته اش کافی نیست، نظر و موضع نداشته باشد و اعتراف کند

که چیزی نمی داند و یا به نتیجه و نظری نرسیده است. بر روی هر مسأله ای که انگشت بگذاریم، مردم درباره آن نظر و موضع دارند؛ مثبت یا منفی، قبول یا رد. عده ای هم که درباره مسأله ای هیچ نمی دانند، خواهان توضیح درباره آن هستند تا به محض شنیدن، نظرشان را بگویند. در میان مردم، حتی در میان دانشوران، تنها معدودی را می توان یافت که درباره آنچه نمی دانند و یا دانسته هایشان کافی نیست، «توقف» کنند و از اظهار نظر بپرهیزند. واژه مقدس «نمی دانم» و «نظری ندارم»، تنها بر زبان عده ای انگشت شمار جاری می شود.^۲ گویا تصور عمومی این است که اگر کسی درباره مسأله ای، نظری نداشته باشد، صاحب نظر نیست و هر که هم صاحب نظر است، درباره هر مسأله ای نظر دارد. در صورتی که هر کسی که درباره هر مسأله ای اظهار نظر می کند، نه تنها صاحب نظر نیست و نه تنها نظرش صائب نیست، بلکه خردمند هم نیست. صادق آل محمد - ع - فرموده است:

إِنَّ مَنْ أَجَابَ فِي كُلِّ مَا سُئِلَ عَنْهُ لَمْ جُنُونَ.^۳

کسی که به هر پرسشی پاسخ دهد، قطعاً دیوانه است. لابد گفته خواهد شد که با وصف این، بسی از مردم از شمار خردمندان بیرون خواهند شد. باکی نیست! فضیلت عیاض گفته است دنیا، بیمارستان است و خلق در آن چون دیوانگان. برناردشا هم گفته است زمین، بیمارستان

۱. ابوحامد غزالی. شک و شناخت: المنقذ من الضلال. ترجمه صادق آینه‌وند. (چاپ دوم: تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲). ص ۳۱-۳۲. با اندکی تصرف در عبارت.

۲. یکی از شاگردان مرحوم علامه طباطبائی می گفت: در طول سی سال که افتخار درک محضر ایشان را داشتم، هرگز کلمه «من» از ایشان نشنیدم. در عوض، عبارت «نمی دانم» را بارها در پاسخ سؤالات از ایشان شنیدم. ر. ک: محمد تقی مصباح. «سخنی پیرامون شخصیت استاد علامه طباطبائی قدس سره». در کتاب یادنامه مفسر کبیر علامه طباطبائی. (قم، انتشارات شفق، ۱۳۶۱). ص ۳۷. همچنین درباره مرحوم مجتبی مینوی گفته اند:

اگر از او سؤالی می شد و او اطلاعی و مطلبی نداشت، به همان لحن خاص - که اغلب دوستانش شنیده‌اند - می گفت: نمی دانم. (به فتح نون اول) و اگر اصرار و لجاج می شد، می گفت: گفتم که نمی دانم. ر. ک: ایرج افشار. «مجتبی مینوی، استادی از اقلیم»، «نمی دانم»، ۸. در کتاب پانزده گفتار درباره مجتبی مینوی. به کوشش ایرج افشار. (تهران، انتشارات کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ۱۳۵۶). ص ۱۷۴.

۳. محمد باقر مجلسی. پیشین. ج ۲، ص ۱۱۷، کتاب العلم، باب ۱۶، ح ۱۵.

دیوانگان کرات دیگر است. هانری برگسون نیز انسان را «حیوان مضحک» دانسته است و هلم جراً. بگذاریم و بگذریم. این خطای رایج که همگان می‌پندارند باید درباره هر مسأله‌ای نظر و موضع داشته باشند، منشأ بروز خطاهای متعددی می‌گردد: بسیاری از مسائل را بدون آنکه درک کنند، قبول می‌کنند و بسیاری از مسائل را هم بدون آنکه درک کنند، رد می‌کنند. اینک وجه اخیر این موضوع مورد نظر ماست؛ یعنی رد کردن بدون درک کردن.

یکی از دلایل اینکه مردم بسیاری از چیزها را درک نکرده، رد می‌کنند، ناشی از همین خطای رایج است که درباره هر مسأله‌ای اظهار نظری کنند. فراتر از این، نظر و موضع نداشتن را هم مذموم و ناشی از بی‌مسئولیتی می‌دانند. بیفزاییم که نمی‌دانم گفتن را دلیل بر نادانی می‌شمرند. حال آنکه توقف کردن و اظهار نظر نکردن و نمی‌دانم گفتن، در آنجا که نمی‌دانیم و باید توقف کنیم، نه تنها ناشی از نادانی و مذموم نیست، بلکه نشانه کمال دانایی و حدشناسی است. آنکه درباره آنچه نمی‌دانم، توقف کند و نمی‌دانم بگوید، معلوم می‌شود یک چیز بسیار مهم را می‌داند: حد و اندازه دانسته‌های خویش را. چنین فردی نادان به نادانی خویش نیست و لذا از حد خود تجاوز نمی‌کند و آنچه را نمی‌داند، رد نمی‌کند. در مقابل، آنکه می‌پندارد باید درباره هر مسأله‌ای، نظری و موضعی داشته باشد، در واقع حد و اندازه دانسته‌های خویش را نمی‌داند. لذا از حد خود تجاوز می‌نماید و بسا مسائل درستی را نادانسته رد می‌کند.

*

نهم: تا بدین جا سخن در این بود که رد کردن باید مسبوق به درک کردن باشد و هر مسأله‌ای را نخست باید درک کرد، سپس اگر بطلان آن مسلم شد، رد کرد. اینک سخن در این است که اصولاً باید اصل و اساس را بر درک کردن گذاشت. پیش از پرداختن به این موضوع ضرور می‌نماید به نکته‌ای اشاره شود.

هیچ گروهی مالک الرقاب همه حقایق و علوم نیست. هر گروهی به اندازه ظرفیت و قابلیت خود، بهره‌ای از حقیقت را داراست. حقایق و دانستنیهای بیکران هستی بیکران، فراختر از آن است که بالجمله در چنگ گروهی

خاص بگنجد. اگرچه ممکن است گروهی به لحاظ ظرفیت و قابلیت بیشتر، بیشتر از دیگران مالک حقیقت شود، اما حقیقت به ملک طلق یک گروه در نمی‌آید. هر گروهی از روزنه‌ای به جهان خارج می‌نگرد و از همین رو، جزئی از حقیقت را مالک است. اینکه در احادیث ما توصیه‌های بلیغی شده است که حکمت را از گمراهان نیز بگیرید و دانش را در سرزمینهای دیگر هم بجوئید، خود بیانگر این است که دیگران نیز سهمی از حقیقت دارند. اگر خود بزرگ بینی را هم به کنار بگذاریم، عقل نیز چنین حکم می‌کند که «همه چیز را همگان دانند»؛ آن هم نه همگان در یک عصر، بلکه همگان در همه عصرها. پس چون «همگان هم از مادر نزاده‌اند»، همگان در یک عصر نیز تنها سهمی از حقیقت و دانستنیها را دارند. تأملی در تاریخ فرهنگ و معارف بشری نیز گواه آن است که هیچ گروهی نبوده که همه حقایق و علوم را یکسره در چنگ داشته باشد. هر گروهی، بهره‌ای از حق داشته و یا در دانشی، سرآمد از دیگران بوده و یا به حقیقتی، بیشتر عنایت داشته است. امروزه نیز چنین است: هیچ گروهی یکسره حق را در آستین و دانستنیها را در جیب ندارد و مالک بلامعارض همه حقایق و علوم نیست. به گفته مولوی:

این حقیقت دان نه حقد این همه
نی بکلی گمراهانند این همه ...
آنکه گوید جمله حقد احمقی است
و آنکه گوید جمله باطل، او شقی است ...^۱
پس بد مطلق نباشد در جهان
بد به نسبت باشد این را هم بدان^۲

همچنین ابوخیان توحیدی می‌گوید:

ان الحق لم یصبه الناس فی کل وجوهه، ولا اخطاؤه
من کل وجوهه، بل اصاب منه کل انسان جهة^۳.
هیچ فردی یکسره بر حق یا بر خطا نیست، بلکه هر

۱. مثنوی. ص ۲۳۸-۲۳۹، دفتر دوم.

۲. همان. ص ۶۲۹، دفتر چهارم.

۳. ابوخیان توحیدی. المقایسات. تصحیح محمد توفیق حسین. (چاپ دوم: تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶). ص ۲۶۹. ابوخیان این سخن را از افلاطون نقل کرده است.

هرکس تا آنجا که می‌داند، پیش برود و اظهار نظر کند و آنجا که نمی‌داند، توقف کند و از اظهار نظر بپرهیزد، بسیاری از اختلافات از میان خواهد رفت و یا اساساً اختلافی به وجود نخواهد آمد. امیرالمؤمنین علی-ع-می‌فرماید:

لَوْ سَكَتَ مَنْ لَا يَعْلَمُ سَقَطَ الْاِخْتِلافُ.^۴

اگر کسی که نمی‌داند سکوت کند، اختلاف از میان می‌رود. نمی‌دانم این سخن از کدامیک از فلاسفه است: اگر ما قسمتهای اثباتی همه مکاتب فلسفی را بگیریم و جنبه نافی آنها را کنار بگذاریم، سازش بین همه فلسفه‌های مختلف ممکن خواهد شد. مثلاً هیچ اختلافی به اندازه اختلاف میان مادیین (ماتریالیست‌ها) و روحیین (اسپیریالیست‌ها) نیست، حال اگر دسته اول به همان مطالعات مربوط به ماده و آثار مادی و علوم مربوط به آن قناعت می‌کردند و روح و آثار آن را انکار و تخطئه نمی‌کردند و روحیون نیز عین همین عمل را انجام می‌دادند و ماده و آثار آن را رد نمی‌کردند، همه نزاعها و جنگ و جدلهای بین این دو دسته ریشه کن می‌شد.^۵ این را نیز بگوییم که برای کاستن از اختلافات و شدت آن، هر گروهی باید بکوشد تا عقاید طرف مقابل خویش را بدرستی درک کند. از این رهگذر هم اختلافات زبانی و سوء تفاهمات کشف خواهد شد و هم بدرستی مشخص خواهد شد که اختلافات اساسی در چه مسائلی است. مضافاً اینکه توافق گروهها و نحله‌های مختلف فکری با درک متقابل (تفاهم) آنان از همدیگر ممکن خواهد شد.

*

یازدهم: بسیاری از اشخاص بر روی آنچه می‌دانند و به چیزی که غنیده دارند، اصرار می‌کنند و تعصب می‌ورزند و در مقابل، آنچه را نمی‌دانند، انکار و رد می‌کنند و برای آن ارزشی قائل نیستند. اینک وجه اخیر این قضیه مورد نظر

۱. نهج البلاغه. نامه‌ها، شماره ۳۱.

۲. دیوان. ص ۶۴۴، غزل ۴۴۸.

۳. ارنست کاسیرر. فلسفه روشنگری. ترجمه یدالله موذن. ویراسته ضیاء مرحد. (چاپ اول: انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۰). ص ۴۸.

۴. محمدباقر مجلسی. پیشین. ج ۲، ص ۱۲۲، کتاب العلم، باب ۱۶، ح ۴۵.

۵. نمی‌دانم این سخن از کیست. آن را از مقدمه مرحوم استاد محمدتقی شریعتی بر کتاب نیایش آلکسیس کارل (ترجمه دکتر علی شریعتی) نقل کرده‌ام.

انسانی از جهتی بر حق و از جهتی بر خطاست. باری، چون هر گروهی بهره‌ای از حقیقت را داراست، پس هر گروهی باید بکوشد با تصاحب حقایقی که در نزد دیگران است، بهره خویش را از حقیقت بیشتر کند. و این ممکن نیست، مگر اینکه هر گروهی به سهم دیگران از حقیقت آگاه شود. و این هم ممکن نیست، مگر اینکه هر گروهی نخست دست از جدال و منازعه بشوید و اساس را بر درک سخنان دیگران بگذارد. بنابراین کسانی می‌توانند سهم خویش را از حقیقت بیشتر کنند که آگاه از سهم دیگران از حقیقت شوند و به جای جدل و ستیزه با دیگران، در درک سخنان آنان بکوشند. لذا هر گروهی که بیشتر بنای خود را بر جدال و منازعه با دیگران بگذارد، بهره کمتری از حقیقت خواهد داشت. به عبارت دیگر، هر گروهی که پیوسته در پی رد سخنان این و آن باشد، کمتر به درک حقیقت نایل می‌شود. بنابراین نه تنها رد کردن باید مسبوق به درک کردن باشد، بلکه باید اصل و اساس این باشد که درک کرد و درک کرد و درک کرد.

امیرالمؤمنین علی-ع- در وصیت خویش به فرزندش یادآور می‌شود که باید همت تو بر درک کردن و دانستن باشد، نه در پی شبهه رفتن و جدال را بیشتر کردن:

فَلْيَكُنْ طَلَبُكَ ... بِنَفْسِكَ وَتَعَلَّمْ، لَا بِتَوَرُّطِ الشُّبُهَاتِ وَغَلْوِ الْخُصُومَاتِ.^۱

پس بکوش تا جستجوی تو در درک کردن و دانستن باشد، نه به شبهه‌ها درافتادن و جدال را بیشتر کردن.

حافظ هم حرف خوبی گفته است:

یک حرف صوفیانه بگویم اجازت است

ای نور دیده صلح به از جنگ و داوری^۲

از اسپینوزا هم بشنویم که این سخن او را به «شعار

اسپینوزایی» تعبیر کرده‌اند:

نه تمسخر، نه تجلیل، نه محکوم کردن و نه نفرت ورزیدن، بلکه فهمیدن.^۳

*

دهم: علت پیدایش بسیاری از اختلافات این است که عده‌ای آنچه را نمی‌دانند، رد می‌کنند و بسا آنچه را رد می‌کنند، عین حقیقت و یا مشتمل بر حقیقتی است. اگر

ماست؛ یعنی انکار و رد نادانسته‌ها.

راست این است که بسیاری از مردم، ماورای فکر خود را ماورای حقیقت می‌دانند و آنچه را نمی‌دانند و درک نمی‌کنند، رد می‌کنند. خداوند در قرآن، به این موضوع اشاره کرده و عده‌ای را به سبب انکار و رد آنچه نمی‌دانند، مورد مذمت قرار داده است. در سوره مبارکه نمل، آیه شریفه ۸۴، می‌فرماید:

اَكْذَبْتُمْ بآيَاتِي وَلَمْ تُحِطُوا بِهَا عِلْمًا.

آیا شما آیات مرا تکذیب کردید و حال آنکه دانش شما بدان احاطه نیافته بود؟

همچنین در سوره مبارکه یونس، آیه شریفه ۳۹، می‌فرماید:

بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَاْتَهُمْ تَأْوِيلُهُ.

بلکه چیزی را تکذیب کردند که احاطه به علم آن نیافته بودند و هنوز هم از تأویل آن بی‌خبرند.

و نیز در سوره مبارکه احقاف، آیه شریفه ۱۱، می‌فرماید:

وَ اِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهٖ فَيَقُولُوْنَ هٰذَا افْكًا قَدِيْمٌ.

و چون بدان راه نیافته‌اند، خواهند گفت که این دروغی کهنه است.

در احادیث ائمه طاهرين - عليهم السلام - نیز به این نکته توجه داده شده که مردم آنچه را درک نمی‌کنند و نمی‌دانند، رد و انکار می‌کنند. از امیرالمؤمنین علی - ع - روایت شده است:

الْبَاسُ اَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا ۱.

مردم دشمن آنند که نمی‌دانند.

همچنین از آن حضرت روایت شده است:

مَنْ جَهِلَ شَيْئًا عَابَهُ ۲.

کسی که چیزی را نداند، بر آن عیب می‌گیرد.

همچنین در احادیث متعددی آمده که حق خداوند بر بندگانش دو چیز است: یکی اینکه دانسته سخن بگویند و دیگر اینکه ندانسته سخن نگویند. از صادق آل محمد - ع - روایت شده است:

حَقُّ اللّٰهِ عَلٰى خَلْقِهِ اَنْ يَقُوْلُوْا مَا يَعْلَمُوْنَ وَيَكْفُوْا عَمَّا لَا يَعْلَمُوْنَ؛ فَاِذَا فَعَلُوْا ذٰلِكَ فَقَدْ وَاَللّٰهُ اَدْوٰ اِلَيْهِ حَقُّهُ ۳.

حق خداوند بر بندگانش این است که از آنچه می‌دانند، سخن بگویند و از آنچه نمی‌دانند، سخن نگویند. پس اگر چنین کنند، سوگند به خدا که حق

او را گزارده‌اند.

همچنین از آن حضرت روایت شده است:

اِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى عَيَّرَ عِبَادَهُ بِآيَاتِيْنَ مِنْ كِتَابِهِ اَنْ لَا يَقُوْلُوْا حَتّٰى يَعْلَمُوْا، وَلَا يَرُدُّوْا مَا لَمْ يَعْلَمُوْا. قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ: اَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيْثَاقُ الْكِتَابِ اَنْ لَا يَقُوْلُوْا عَلٰى اللّٰهِ اِلَّا الْحَقَّ؟ وَقَالَ: بَلْ كَذَّبُوْا بِمَا لَمْ يُحِطُوْا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَاْتَهُمْ تَأْوِيلُهُ ۴.

خداوند تبارک و تعالی با دو آیه بندگانش را سرزنش کرد تا سخن نگویند مگر از چیزی که می‌دانند و رد نکنند چیزی را که نمی‌دانند. یکی اینکه خداوند فرمود: آیا از ایشان پیمان نگرفته‌اند که درباره خدا جز به راستی سخن نگویند؟ و دیگر اینکه فرمود: بلکه چیزی را تکذیب می‌کردند که احاطه به علم آن نیافته بودند و هنوز هم از تأویل آن بی‌خبرند.

*

دوازدهم: این ویژگی که انسان آنچه را نمی‌داند و درک نمی‌کند، رد و طرد می‌کند، خود ناشی از نادانی است و از ویژگیهای نادان. در پیش گفتیم که شخص نادان برای یک بار دریچه ذهنش را به روی مسائل باز می‌کند و همین که چیزی را آموخت و به چیزی معتقد شد، دیگر دریچه ذهنش را به روی همه چیز می‌بندد و همواره می‌کوشد همان چیزی را که آموخت و بدان معتقد شد، تأیید و تثبیت کند. در مقابل، کسی که روحیه علمی دارد و داناست، همواره دریچه ذهن خویش را باز می‌گذارد و می‌کوشد عقاید خود را جرح و تعدیل و اصلاح کند و بر دانسته‌های خویش بیفزاید.

شخص نادان، بهتر بگوییم کسی که روحیه علمی ندارد، شرح صدر هم ندارد. لذا به آنچه می‌داند، بسنده می‌کند و از همین رو، آنچه را نمی‌داند، رد و طرد می‌کند. در مقابل، فرد دانا، یعنی کسی که روحیه علمی دارد، شرح صدر هم دارد. لذا به آنچه می‌داند، بسنده نمی‌کند و از

۱. نهج البلاغه. کلمات قصار، شماره ۱۷۲.

۲. محمد باقر مجلسی. پیشین. ج ۷۵، ص ۷۹، کتاب الروضة، باب ۱۶، ح ۶۱.

۳. همان. ج ۲، ص ۱۱۸، کتاب العلم، باب ۱۶، ح ۲۰. همچنین به حدیث دوم همین باب بنگرید.

۴. همان. ج ۲، ص ۱۱۳، کتاب العلم، باب ۱۶، ح ۳.

جاهل کسی است که خود را در برابر آنچه نمی‌داند، عالم می‌شمارد و به رأی خویش بسنده می‌کند. هنگامی که چیزی به او گفته شود که آن را نمی‌داند، انکار و تکذیب می‌کند و از روی نادانی می‌گوید این را [به رسمیت] نمی‌شناسم و وجود ندارد و گمان نمی‌کنم وجود داشته باشد و کجا ممکن است وجود داشته باشد. این، از آن روست که نادان به رأی خویش اعتماد می‌کند و آگاهی از نادانیش اندک است. همچنین از امام صادق -ع- روایت شده است:

من أخلاق الجاهل ... المعارضة قبل أن يفهم.^۴
از ویژگیهای نادان این است که با آنچه درک نمی‌کند، می‌ستیزد.

*

سیزدهم: دانسته‌های هر فرد در برابر نادانسته‌های او، همچون قطره‌ای در برابر دریاست. برخی چنین می‌پسندند که همواره قطره باشند، اما برخی می‌کوشند که دریا شوند. مقصود این است که برخی هنگامی که چیزی، و یا حتی چیزهایی، می‌آموزند، دیگر از طلب باز می‌مانند. اینان که به دانسته‌های خود اقتصار می‌کنند، یعنی به قطره‌ای در برابر دریا راضی می‌شوند و چنین می‌پسندند که قطره‌ای بیش نباشند. اما آنان که هیچگاه مهر خاتمیت بر دانسته‌های خود نمی‌زنند و همواره چیزهای دیگری به دانسته‌های خود می‌افزایند، می‌کوشند که دریا شوند و در دریای دانش غوطه ور شوند.

از رسول خدا -ص- روایت شده است: **أَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَيَّ** علمه^۵. یعنی داناترین مردم کسی است که دانش مردم را به دانش خود بیفزاید. بدیهی است کسی می‌تواند دانش مردم را به دانش خود بیفزاید که به آنچه

۱. نهج البلاغه. کلمات قصار، شماره ۱۴۷.

۲. جلال آل احمد. زن زیادی. (چاپ پنجم: تهران، انتشارات رواق،

۱۳۵۶). ص ۲۰-۲۱.

۳. محمد باقر مجلسی. پیشین. ج ۷۴، ص ۲۰۳، کتاب الروضة، باب

۸، ج ۱.

۴. همان. ج ۲، ص ۶۲، کتاب العلم، باب ۱۲، ح ۴.

۵. ابوالفضل علی طبرسی. مشكاة الانوار فی غرر الاخبار. (چاپ دوم:

مکتبة الفقيه). ص ۱۳۷، الفصل الثامن.

همین رو، آنچه را نمی‌داند، رد و انکار نمی‌کند. بنابراین رد و انکار نادانسته‌ها، ناشی از نداشتن شرح صدر است. برخی چندان ظرفیت وجودیشان کم است که با یک قطره علم، لبریز می‌شوند و دیگر گنجایش چیز دیگری را ندارند و لذا به رد و طرد آنچه نمی‌دانند، می‌پردازند. برخی دیگر چندان ظرفیت دارند و از چنان شرح صدری برخوردارند که با یک دریا علم هم لبریز نمی‌شوند و پیوسته می‌کوشند آنچه را نمی‌دانند، به آنچه می‌دانند، بیفزایند. امیرالمؤمنین علی -ع- می‌فرماید:

إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةَ فَخَيْرُهَا أَوْعَاها.^۱
این دلها، ظرفهاست و بهترین آنها نگاهدارنده‌ترین آنهاست.

جلال آل احمد در رساله پولوس رسول به کاتبان، که در واقع وصیتنامه و توصیه‌های او به نویسندگان است، می‌گوید:

هر یک از شما همچون چاه باشد که اگر هزار دلو از آن برکشند، خشکی نپذیرد و اگر هزار دلو در آن ریزند، لبریز نشود؛ نه همچون جام که به یک جرعه نوشند و به چند قطره لبریز کنند. دل شما عمیق باشد و سینه شما فراخ تا کلام در آن فرورود و هرگز تنگی نپذیرد.^۲ از موضوع اصلی دور نشویم. گفتیم که رد و طرد نادانسته‌ها، ناشی از نادانی است و از ویژگیهای شخص نادان. چه، نادان شرح صدر ندارد و چون به آنچه می‌داند، اکتفا می‌کند، آنچه را نمی‌داند، انکار می‌کند. از امیرالمؤمنین علی -ع- روایت شده است:

فَإِنَّ الْعَالِمَ مَنْ عَرَفَ أَنَّ مَا يَعْلَمُ فِيمَا لَا يَعْلَمُ قَلِيلٌ ... وَإِنْ وَرَدَ عَلَيْهِ مَا لَا يَعْرِفُ لَا يَنْكُرُ ... وَأَنَّ الْجَاهِلَ مَنْ عَدَّ نَفْسَهُ بِمَا جَهَلَ مِنْ مَعْرِفَةِ الْعِلْمِ عَالِمًا وَبِرَأْيِهِ مُكْتَفِيًا ... وَإِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ مِنَ الْأَمْرِ مَا لَا يَعْرِفُهُ، أَنْكَرَهُ وَكَذَّبَ بِهِ وَقَالَ بِجَهَالَتِهِ: مَا أَعْرِفُ هَذَا، وَمَا أَرَاهُ كَأَنَّ، وَمَا أَظُنُّ أَنْ يَكُونَ، وَأَتَى كَأَنَّ، وَلَا أَعْرِفُ ذَلِكَ، لِثِقَتِهِ بِرَأْيِهِ وَقَلَّةِ مَعْرِفَتِهِ بِجَهَالَتِهِ.^۳

عالم کسی است که می‌داند آنچه را می‌داند در مقابل آنچه نمی‌داند، اندک است. اگر چیزی به او گفته شود که آن را نمی‌داند، رد و انکار نمی‌کند.

خود می‌داند، اقتضار نکند، بلکه آنچه را هم مردم می‌دانند و او نمی‌داند، رد و انکار نکند. بنابراین افرادی که دانش مردم را به دانش خود نمی‌افزایند (یعنی به آنچه خود می‌دانند، اقتضار می‌کنند و آنچه را نمی‌دانند، رد و انکار می‌کنند) نادانترین مردم هستند.

کسی که آنچه را نمی‌داند و درک نمی‌کند، به چیزی نمی‌گیرد و رد می‌کند، از دانستن و درک بسیاری از چیزها محروم می‌ماند. چه، ماورای دانستیهای هر فرد، دانستیهای بسیاری است. امیرالمؤمنین علی -ع- می‌فرماید:

لَا تُعَادُوا مَا تَجْهَلُونَ، فَإِنَّ أَكْثَرَ الْعِلْمِ فِيمَا لَا تَعْرِفُونَ.^۱

با آنچه نمی‌دانید، دشمنی مکنید. زیرا بیشترین دانش در آن چیزی است که نمی‌دانید.

این را هم بگوییم کسی که چیزی را ندانسته رد می‌کند، مرتکب یک لغزش می‌شود، اما کسی که یک مسأله مهم و یک حقیقت مقدس را ندانسته رد می‌کند، مرتکب یک لغزش بسیار بزرگ می‌شود. هر اندازه مسأله‌ای که رد و انکار می‌شود، مهمتر و مقدستر باشد، رد و انکار آن هم سهمگینتر و خطرناکتر و لغزش بزرگتر قلمداد می‌شود. در میان مسائلی هم که مردم آن را ندانسته رد می‌کنند، بسا مسائل مهم و حقایق مقدسی هست که رد آن سر از کفر و گمراهی در می‌آورد. امیرالمؤمنین علی -ع- می‌فرماید:

لَوْ أَنَّ الْعِبَادَ حَيًّا جَهِلُوا وَقَفُوا، لَمْ يَكْفُرُوا وَلَمْ يَضَلُّوا.^۲

اگر مردم هنگامی که نمی‌دانند می‌ایستادند، کافر و گمراه نمی‌شدند.

*

چهاردهم: دز تاریخ اسلام، دو گروه بیش از دیگران مورد رد و انکار قرار گرفته‌اند: فلاسفه و عرفا. صدها کتاب و رساله در رد و طعن این دو گروه نوشته شده و صدها مجلس درس و بحث برای نقض و نقد افکار آنها تشکیل شده است. اغلب تکفیر شدگان و کشته شدگان و مطرودان نیز از میان فلاسفه و عرفا بوده‌اند.

از طرف دیگر، فلاسفه و عرفا هم مدعی هستند که افکار آنها کمتر حلاجی و درک شده و مخالفین آنها تیر در تاریکی افکنده‌اند و آنچه را درک نکرده و ندانسته‌اند، رد و انکار کرده‌اند. در این مختصر، از شکوه‌ها و شکایت‌های

عرفا می‌گذریم و به اندکی از درد دل فلاسفه می‌پردازیم. این ادعای فلاسفه که مخالفینشان فلسفه را درک نکرده و ندانسته، رد و انکار کرده‌اند، اگر چه بالجمله درست نیست، فی الجمله درست است. چه، معمولاً مخالفین فلسفه، قشریون و متحجران بوده‌اند که اساساً با عقل و برهانهای منطقی رابطه خوبی نداشته‌اند و یا بی‌علاقه به آن بوده‌اند. گرچه فلاسفه نیز همواره مخالفین خود را «رومی به نادانی» و «راجل بودن در معقولات» می‌کنند، اما صرف نظر از این حرابه و شمشیر داموکلس -که گاه به هوجبگری می‌ماند- بسیاری از مخالفین فلسفه، ندانسته یا درک نکرده با فلسفه مخالف بوده‌اند. محض نمونه به دو برخورد با دو تن از فلاسفه -که خالی از مطایبه نیست- اشاره می‌شود.

مرحوم ابو عبداللّه زنجانی در کتابی که در شرح حال ملاصدرا نگاشته، آورده است: در کربلا یکی از مدعیان دانش هر روز پس از نماز صبح بزرگان صوفیه را یکی پس از دیگری لعن می‌کرد. از آن جمله یکی ملاصدرا بود که روزی در مجاورت او بود و آن مدعی وی را نمی‌شناخت. چون از لعن وی فارغ گشت، صدرا از سبب لعن پرسید. در جواب گفت: این مرد به «وحدت واجب الوجود» معتقد است! صدرا گفت: پس لعنتش کن که شایسته لعن توست! او از شدت نادانی و تعصب، میان اعتقاد به «وحدت وجود» و «وحدت واجب الوجود» فرقی نمی‌گذاشت.^۳

نکته‌ها چون تیغ پولاد است تیز

گر نداری تو سپر واپس گریز

۱. جمال‌الدین محمد خوانساری. شرح غررالحکم و دررالکلم. تصحیح میر جلال‌الدین حسینی ارموی. (چاپ سوم: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۶). ج ۶، ص ۲۷۸، ح ۱۰۲۴۶. در همین مأخذ و همین صفحه از آن حضرت آمده است: لَا تَقُولُوا فِيمَا لَا تَعْرِفُونَ، فَإِنَّ أَكْثَرَ الْحَقِّ فِيمَا تُنْكِرُونَ. یعنی درباره آنچه نمی‌دانید، سخن مگویید. زیرا بیشترین حق در آن چیزی است که نمی‌شناسید.
۲. همان. ج ۵، ص ۱۱۳، ح ۷۵۸۲. این حدیث با اندکی تفاوت از امام باقر-ع- نیز روایت شده است. ر. ک: محمد باقر مجلسی. پیشین. ج ۲، ص ۱۲۰، کتاب العلم، باب ۱۶، ح ۳۱.
۳. علی اصغر حلبی. تاریخ فلاسفه ایرانی از آغاز اسلام تا امروز. (چاپ دوم: تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۶۱). ص ۵۳۲، به نقل از: ابو عبداللّه زنجانی. الفیلوسوف الفارسی الکبیر صدرالدین شیرازی. (دمشق، ۱۹۸۴). ص ۱۱.

درک مسأله برای او موضوعیت ندارد؛ ثانیاً با دید آمیخته به بغض نمی‌تواند ابعاد درست و مثبت یک مسأله را بنگرد. برخی از افراد هنگامی که به مطالعه درباره یک موضوع می‌پردازند، از در نقد و رد آن وارد می‌شوند و حتی تصریح می‌کنند که فلان چیز را می‌خوانند تا رد کنند. بدیهی است هنگامی که فردی از در رد یک موضوع وارد شود، سرانجام هم آن را رد می‌کند و با آسمان و ریسمان به هم بافتن، دلایلی برای بطلان آن دست و پا می‌کند. اما مهم این است که از درک و شناخت کامل آن محروم می‌ماند.

فردی که به قصد رد مسأله‌ای به مطالعه آن پردازد، یعنی با دید آمیخته به بغض و با پیشداوری منفی به مطالعه می‌پردازد. داوری چنین فردی، از آنجا که مسبوق به رد کردن و ارزش‌گذاری پیشینی است، درست نیست. نمی‌توان نخست چیزی را رد کرد و سپس به درک آن نایل شد. درک کردن همواره پیش از درک کردن ممکن است. هنگامی که چیزی نخست مردود دانسته شود و با دید آمیخته به بغض و عداوت به آن نگریسته شود، درک و دانستن آن غیر ممکن می‌گردد. سعدی می‌گوید: «چشم عداوت» و

یکی از معاصرین و مخالفین سرسخت فلسفه در مجلس درس خویش با آب و تاب فراوان در رد فلسفه و افکار حاج ملا هادی سبزواری سنگ تمام گذاشته بود. او از محقق سبزواری تعبیر به «چاقاله حکیم» می‌کرد و درباره اختلاف فلاسفه درباره اصالت وجود و اصالت ماهیت چنین داد سخن داد: نه وجود اصل است و نه ماهیت، بلکه ولایت آقا امیرالمؤمنین اصل است!^۱
شرح مجموعه گل مرغ سحر داند و بس
که نه هر کو ورقی خواند معانی دانست

فریاد و فغان فلاسفه از مخالفینشان هم بدین جهت بود که آنها لب و کُنه فلسفه را درک نکرده و ندانسته بودند و با وصف این، با فلسفه مخالفت می‌کردند. ابوعلی سینا در کتاب شفاء از گروهی یاد می‌کند که از درک فلسفه عاجز هستند و چون نمی‌خواهند به جهل خویش اعتراف کنند، فلسفه را یکسره باطل می‌دانند.^۲ همچنین ملاصدرا در اسفار از گروهی یاد می‌کند که از گفتن «نمی‌دانم» استنکاف می‌ورزند و با «عقول ناقصه» و «آراء سخیفه» خویش با فلاسفه و عرفا دشمنی می‌ورزند و فلسفه را گمراهی و مایه گمراهی می‌دانند.^۳ حکیم سبزواری هم در آغاز کتاب اسرارالحکم می‌گوید: «ای معاشر طالبان علوم حقیقیه و معارف یقینیه ... تا مشکلی می‌رسد تبادر به رد و انکار نکنید که مطالب عالی را فهمیدن هنر است، نه رد و انکار.»^۴ همچنین میرداماد به یکی از مخالفینش نامه شدیدالحنی نوشته و از مخالفین فلسفه به «مشتی خفاش منش» که عاجز از درک و دانستن فلسفه هستند، یاد کرده است. در بخشی از این نامه آمده است:

عزیز من جواب است این نه جنگ. رحم الله امرء عرف قدره ولم يتعد طوره ... این قدر شعور باید داشت که سخن من فهمیدن هنر است نه با من جدل کردن و بحث نام نهادن ...^۵

*

پانزدهم: چنان که می‌دانیم، حب و بغض در قضاوت آدمی تأثیر می‌گذارد و حتی هنر را عیب و عیب را هنر می‌نماید. حال اگر کسی به قصد رد مسأله‌ای به مطالعه آن پردازد، در شناخت و درک آن توفیق نمی‌یابد. زیرا اولاً

۱. ر. ک: سید جلال‌الدین آشتیانی. «نقد تهافت غزالی». کیهان اندیشه. (شماره ۸، مهر و آبان ۱۳۶۵). ص ۴۳؛ مجله معارف. (دوره دوم، شماره ۳، آذر-اسفند ۱۳۶۴). ص ۱۳۴.

۲. ر. ک: هادی سبزواری. شرح الاسماء الحسنی. (قم، مکتبه بصیرتی). ص ۱۵۷.

۳. صدرالدین شیرازی. الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة. (چاپ سوم: بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱). ج ۹، ص ۲۰۱-۲۰۲، الباب الحادی عشر، الفصل الثالث. افزون بر این ملاصدرا در رساله سه اصل بسختی بر مخالفین فلسفه و عرفان تاخته و حمله‌ها و طعنه‌های آنان را از سر نادانی و ظاهربینی دانسته است. از محتوای این کتاب چنین برمی‌آید که ملاصدرا دل پرخونی از مخالفین فلسفه و عرفان داشته و از آنها هم خون دل خورده است.

۴. هادی سبزواری. اسرارالحکم. تصحیح سید ابراهیم میانجی. (چاپ دوم: تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۶۲). ص ۳.

۵. میرزا عبدالله افندی. ریاض العلماء و حیاض الفضلاء. تصحیح سید احمد حسینی. (قم، مکتبه آیه الله المرعشی، ۱۴۰۱). ج ۳،

ص ۲۰۴. این نامه در روضات الجنات خوانساری و فوائد الرضویة شیخ عباس قمی هم آمده است. همچنین آقای کیوان سمیعی در کتاب اوراق پراکنده یا فرائد و فوائد گوناگون (چاپ اول: کتابفروشی زوآر، ۱۳۶۶) این نامه را آورده (ج ۱، ص ۲۵۹) و لحن تند آن را به سبب تندخویی میرداماد و ابتهاج زیاد او به علم و فضلش دانسته است.

«چشم بداندیش»، هنر را عیب می بیند. فراتر از این، اینکه: کسی به دیده انکار اگر نگاه کند نشان صورت یوسف دهد به ناخوبی^۱

*

شانزدهم: کسی که آنچه را نمی داند، رد و انکار می کند، در واقع خود را محروم از دانستن می کند و با خود دشمنی می ورزد.

نیست خفاشک عدوی آفتاب

او عدوی خویش آمد در حجاب^۲

عجیب است که برخی با رد و انکار آنچه نمی دانند، می پندارند به پایگاهی رسیده اند و شاهکاری کرده اند. حال آنکه هیچکس با رد و انکار، طرفی نبسته و به مقامی نرسیده است، بلکه هرکس که به مقامی رسیده و پایگاهی یافته، از دانستن و درک کردن بوده است. کسی که در برابر آنچه نمی داند، شانه بالا می اندازد و استغنا می فروشد، غنی شمرده نمی شود. رد و انکار نادانسته ها، جای دانستن را نمی گیرد.

برو ای خواجه خود را نیک بشناس

که نبود فربهی مانند آماس^۳

مختصر اینکه کسی که آنچه را نمی داند، رد می کند و به چیزی نمی گیرد، گذشته از اینکه حجاب بر چهره حقیقت می افکند، حجاب خویش هم می شود و به محرومیت خود از دانستن رضایت می دهد.

* * *

تا بدین جا سخن در این بود که رد کردن باید مسبوق به درک کردن باشد و بسی از مردم، حتی برخی از دانشوران، بسیاری از مسائل را ندانسته و درک نکرده، رد و انکار می کنند. اینک خاطر نشان می سازد که هر کسی هم که چیزی را رد می کند، از سر درک نکردن و ندانستن نیست. بسا اشخاصی که بسیاری از مسائل را دانسته و درک کرده و از هضم رابع گذرانده، رد می کنند. از این رو نمی سزد رد کردن هر کسی را ناشی از درک نکردن دانست و هرگونه رد و مخالفتی را رمی به درک نکردن کرد. نباید از آفت «رد کردن بدون درک کردن» شمشیر داموکلس ساخت و بر سر هر کسی فرود آورد و یا با کلیشه کردن آن، انگ بر جبین هر شخصی زد.

نکته دیگر اینکه نویسنده خرسند نخواهد شد این مقاله مشمول این ضرب المثل شود: هرکس به صرفه خویش فهمید مدعا را. بیشتر بگویم که خواننده، این مقاله را به سود خویش تأویل نکند و چنین نتیجه نگیرد که آری، مخالفین ما نیز آنچه را رد می کنند، درک نمی کنند. بلکه برعکس، هر خردمندی به مصداق «العاقل من آتاهم رأیه» لاقبل این احتمال را دهد که آفت «رد کردن بدون درک کردن» دامنگیر خودش است.

و در فرجام، می گوئیم و می گذریم که همان گونه که رد کردن بدون درک کردن، نادرست و آفتی بس سهمگین است، ندانستن و پذیرفتن نیز - که طرف دیگر این آفت است - چنین است. و همان گونه که باید کوشید از رد کردن بدون درک کردن اجتناب کرد، باید همت ورزید تا از پذیرفتن بدون دانستن نیز دوری جست. بدان امید که آفت شناسی عهده دار بحث درباره آفت اخیر شود و این دو آفت از ساحت همگان زدوده شود.

و هذا دعاء لا یرد فانه

دعاء لاصناف البریه شامل

۱. گلستان. باب پنجم، در عشق و جوانی، حکایت اول.

۲. مثنوی. ص ۲۲۷، دفتر دوم.

۳. محمود شبستری. گلشن راز. (چاپ اول: تهران، کتابخانه طهری، ۱۳۶۱). ص ۲۵.

